



{ ۸۷ } ما همانا به موسی کتاب دادیم، همی بعد از او در پیروش آن پیامبران را آوردیم و عیسی فرزند مریم را بیّنات دادیم و به روح القدس تأییدش کردیم. آیا پس هرگاه پیامبری به سوی شما آمد و آنچه با خود آورد موافق هواهای نفس شما نبود، خود را برتر گرفتید؟ پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را می‌کشید؟

{ ۸۸ } و گویند: قلوب ما بسته (یا در پوششی) است. چنین نیست، بلکه خداوند به سبب کفرشان دورشان داشته؛ پس اندکی هستند که ایمان می‌آورند، (یا اندکی است آنچه به آن ایمان می‌آورند).

{ ۸۹ } و چون از پیشگاه خداوند کتابی به سوی آنان آمد که تصدیق کننده آنچه را دربر دارند هست، و حال آنکه پیش از آن‌ها بر کفرپیشگان به آن پیروزی می‌جستند، پس همین که آمد به سوی آن‌ها آنچه شناخته بودند به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد!

{ ۹۰ } بد و ناچیز است آنچه نفوس خود را به بهای آن فروختند، که کافر شدند به آنچه خداوند فرو فرستاده، کفری از روی حسد و کینه، خداوند از فضل خود بر هر که از بندگانش که بخواهد فرو می‌فرستد؛ پس به خشمی بر روی خشمی دچار گشتند؛ و برای کافران عذاب خوارکننده‌ای است.

{ ۹۱ } و چون به آن‌ها گفته شود به آنچه خداوند نازل کرده ایمان آورید، گویند به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم و به ماوراء آن کفر می‌ورزند، با آنکه آن حق و تصدیق‌کننده چیزی است که دربردارند، بگو: اگر به راستی مؤمن بودید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این می‌کشید.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقِينَا مِنْ بَعْدِهِ  
بِالرُّسُلِ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ  
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ  
رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ  
فَفَرِّقَا كَذَبْتُمْ وَفَرِّقَا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ  
فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ  
لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى  
الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا  
بِهِ فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾

بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا  
أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى  
مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاؤُوا بِغَضَبِ عَلَى  
غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا  
نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ  
وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ  
تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ  
مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾



وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۹۲﴾  
 {۹۲} همانا موسی با بیّنات به سوی شما آمد،  
 چندی پس از او گوساله را به پرستش گرفتید، در  
 حالی که ستمکار بودید.

### شرح لغات

و لقد، «لام» سوگند و «قد» تحقیق، لزوم اتیان کتاب را می‌رساند.  
 الكتاب: مجموعه قوانین و دستورات از این جهت که بر مردم واجب و ثابت  
 شده، یا آنکه بر قلوب پیامبران نقش بسته است.  
 قفیناه: پی در پی و در قفای او درآوردیم. از قفاه: پشت سر، اثر پا.  
 البیّنات (جمع «بیّنه»): برهان روشن، ممیّز حق از باطل، از «بین» به معنی فاصله  
 و جدایی.  
 أیدنا: قدرت دادیم و پابرجایش کردیم، از «أید» و «آد» (فعل ماضی، مانند دیم و  
 دام): سخت و نیرومند شد. «ید» از همین ماده است.  
 روح: مبدأ و مایه زندگی، اثر و قدرت.  
 تهوی از هوی (با یای مقصوره): خواهش‌ها و جنبش‌های نفسانی.  
 غلف (به سکون لام، جمع أغلف؛ مانند حُمُر، جمع أَحْمَر): آنچه در پوشش و  
 جلد است؛ کسی که ختنه نشده؛ دلی که نمی‌فهمد و درک نمی‌کند. به ضم لام هم  
 قرائت شده که جمع «غلاف» باشد (مانند مُثُل جمع مثال): پوشش و جلدی که  
 بپوشاند.

لعن: راندن و دور داشتن.

بغی: سرپیچی از حق، ستم، کینه توزی، پی جویی.

مُهین (اسم فاعل از اهانة): پست و زیردست و خوارکننده.



«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ». «کتاب»، ه جموعه دستورها و قوانین یا اصول ثابت آن است که مانند قوانین کلی جهان غیرمتغیر است.

عهد و میثاقی که در آیات گذشته سر بسته به آن اشاره شد: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»، «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»، باید راجع به همین کتاب باشد که در آیه پیشین به تفصیل آن را بیان فرمود.

کتاب که اصول و فروع آن مورد این موثیق است، همان ظهور تشریحی اراده خداوند است که تحقق و اجرای آن به پادارنده عالی ترین نظام اجتماعی انسانی است. موجد وحدت و حافظ ترکیب چنین نظامی، عبادت خداوند و خضوع در برابر قوانین اوست. دیگر صور اجتماعی و ترکیبات آن، طریق و مقدمه این ترکیب الهی است؛ چنان که ترکیبات و صور معدنی، نباتی و حیوانی در طرق تکامل به سوی صورت انسانی واقع شده است.

پیامبران پیش از موسی به آن نظام عالی الهی دعوت می کردند و نفوسی را برای آن آماده می ساختند و پیامبران پس از او به تحکیم و تحقق بخشیدن و اجرای آن می کوشیدند: «وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ...» در فاصله میان موسی و عیسی این اصول و نظامات زیر پرده غرور به اوهام و تشریفات پنهان گردید و آیین موسی از نظرها دور شد، تا آنکه عیسی که خود و رفقتار و گفتارش نمایاننده و مبین «بینه» حق بود، آشکار گردید و در برابر سرسختی یهود و غرور و اوهام راسخ در نفوس آنان، خداوند او را به وسیله روح القدس تأیید کرد.

نسبت دادن عیسی به مریم، گویا اشاره ای به غلبه ملکوت در او و سر ظهور بیانات از اوست. روح القدس، مبدأ و نیرویی برتر از آمیختگی به طبیعت و الوهام بخش علم و هدایت و برتر آورنده نفوس مستعد از آلودگی و پیش برنده عقول عالی به سوی کمال است. می شود که روح القدس در اینجا مرتبه عالی کمال روحی



عیسی باشد که مراتب پست و ارواح دیگر، مانند روح الشّهوة و روح الغضب و مانند آن‌ها، در ضبط آن درمی آید و روح التقوی و روح الایمان و روح العصمة به آن تأیید می‌شوند.<sup>۱</sup> این روح قدس، چون مرتبه عالیّه نفسانی است، آینه انعکاس شعاع وحی آن مبدأ بیرونی و تأیید شونده از آن است و خود تأییدکننده، ضابط و مکمل قوای نفسانی است. پس نسبت تأیید به هر یک، نسبت به دیگری است.

تأیید به روح القدس از امتیازات مسیح و طوری از [اطوار] تکامل نبوت است؛ و نیز می‌رساند که مسیح نه عین روح القدس و نه در عرض آن بوده (چنان که مسیحیان می‌پندارند) و نه ملازم و مصاحب با آن بوده که دوره کمال نهایی نبوت و سرخاتمیت است: ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ﴾،<sup>۲</sup> ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾،<sup>۳</sup> ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾.<sup>۴</sup>

این آیه، با تعبیرات و اشاراتش، دوره‌های تکامل نبوت و وحدت هدف و پیوستگی آن را می‌نمایاند. پایان آیه، در ضمن خطاب به یهود، سبب مخالفت با پیامبران و سرپیچی از دعوت آنان را بیان می‌کند: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ». هواهای نفس که از غرایز و شهوات برمی‌خیزد، پیوسته با احکام و دستورهای آیین معارض است، زیرا آیین خدایی همی خواهد که قانون و خیر کلی بر طغیان هواها و حق بینی بر خودبینی و خوداندیشی (فردیت) غالب و حاکم گردد

۱. این تعبیرات و اصطلاحات در روایات از ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده است. (مؤلف) مانند: الکلبینی، کافی، همان، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲. بگو آن را روح پاک فرو فرستاد. «قل نزله روح القدس من ربك بالحق ليثبت الذين آمنوا». النحل (۱۶)، ۱۰۲.

۳. روح الامين آن را فرود آورده است. «نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين». الشعراء (۲۶)، ۱۹۳.

۴. او را آن فرشته بس نیرومند آموخته است. «ان هو الا وحى يوحى علمه شديد القوى». النجم (۵۳)، ۵.





و نفس آدمی را از تنگنای این اندیشه‌های کوتاه برهاند و جلو دیدش را بازگرداند. چون بیشتر مردم محکوم غرایز حیوانی و عوامل میراثی و دنباله‌های آن هستند، یکسره به حاکمیت عقل، ایمان و قوانین ناشی از آن تن در نمی‌دهند؛ از این رو، داعیان به آیین را، نخست عامهٔ مردم تکذیب می‌کنند، و چون این معارضه بالا گرفت و با استبداد مستبدین و امتیازات و شهوات خودسر آن‌ها برخورد، آنان را می‌کشند: «إستکبرتم ففريقاً كذبتم و فريقاً تقتلون».

معارض و مانع ظهور کامل دین، با همهٔ احکام و قوانینش، جز در زمانی کوتاه و میان مردمی انگشت‌شمار، همین علل نفسانی و سازمان درونی است که گروهی یکسره از آن سر می‌تابند، یا به مبارزهٔ عملی و علمی با آن می‌پردازند و برای آزادی شهوات غیرقانونی و عقاید موروثی و تقلیدی و اندیشه‌های ضد آیین خدایی خود، فلسفه می‌آورند. گروهی به همان احساسات و عواطف قلبی و در محیط عبادتگاه سرگرم می‌شوند و از محیط زندگی و معارضه با هوا برکنارش می‌دارند. حاکمیت کامل حق که همان آیین خدایی است، آن‌گاه بر محیط زندگی سایه می‌افکند که عقل‌های صلاح اندیش ایمانی، در بیشتر مردم بر غرایز نفسانی حاکم شود، یا چنین آمادگی در عموم هویدا گردد. این تحول و انقلاب نفسانی یا جهش از غرایز حیوانی را پیامبران گذشته در نفوس اندکی از مردم مستعد آغاز کردند و اسلام، با دعوت به توحید و تأیید عقل و فضایل انسانی و احکام و دستورهایش، اصول و قوانین این تحول و انقلاب را تکمیل کرد. تکامل عقول و اندیشه‌های بشری به سوی همین تحول پیش می‌رود. اولین توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام از مصلح آخرالزمان و حاکم به حق و قائم به عدل این است: «يعطف الهوى على الهدى»<sup>۱</sup>: هوی را به سوی هدایت بر می‌گرداند.



«و قالوا قلوبنا غلف». پس از آمدن آن کتاب و پیامبران پی در پی و آن بیانات و تأییدات، آن گاه آن سرپیچی‌ها و تکذیب‌ها و آن ستیزه‌ها و پیامبرکشی‌ها که از قابلیت خطاب به دورشان داشته - گویا همین سر عدول از خطاب به غیاب در این آیات و دیگر آیات است - عذری در پیشگاه وجدان بشری و تاریخ انسانی پیش می‌آورند و می‌گویند: دل‌های ما در درون پرده غلیظ و غلافی است، چنانکه سخنان این داعیان در آن راه ندارد و تمیز حق و باطل رانمی‌دهد؛ یا قلوب ما گنجینه‌های پوشیده از علوم و معارف است.<sup>۱</sup> این گونه عذر [آوردن] برای این است که خود را از هر مؤاخذه و مسئولیتی برکنار دارند و خود هر چه هستند و هر چه می‌کنند را به آفرینش و آفریننده نسبت دهند. و غروری است که صاحبانش می‌خواهند خود را از پذیرش آیین برتر دارند و دین را مخصوص عوام مردم بیندارند. منشأ آن پوشش دل‌ها، آفرینش نیست؛ زیرا خداوند به فراخور زندگی هر زنده‌ای، راز هدایت را در نهادش نهاده است؛ بلکه منشأ آن پرده کفری است که به اختیار خود برگزیده‌اند، آنچنان که فطرتشان را تاریک ساخته و از گرفتن امواج هدایت دورشان داشته است. منشأ کفر گروهی از مغروران نیز غرور به اندیشه‌های قومی و برتری جویی است: «بل لعنهم الله بکفرهم». در این زمینه روحی، اندکی از این‌ها به ایمان می‌گیرند: «فقلیلاً ما یؤمنون». این معنی بنا بر این است که مقصود از «ما» اشخاص باشد که چون از اندیشه صحیح و عقل دور شده‌اند، «ما» که برای غیر صاحبان عقل است بر آن‌ها اطلاق شده. یا از «ما» موصوفه متعلق ایمان مورد نظر است؛ یعنی به اندکی از آنچه باید ایمان آورند ایمان می‌آورند. [احتمال دیگر آنکه] «ما» نافیه باشد؛ یعنی

۱. بنا بر معنای اول، ضمیر «قالوا» راجع به عوام یهود و خبر از عذر تراشی آن‌ها است؛ و به معنای دوم، ضمیر راجع به خواص و بیان غرور اندیشی آن‌هاست. (مؤلف)



اندکی هم ایمان نمی آورند.<sup>۱</sup>

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». اکنون که کتابی خود از پیشگاه خداوند آمده است، کتابی که زنده و حیات بخش است، کتابی که خود به سراغ مردم می آید باید چنین باشد: کتابی برتر از عقول و اندیشه های بشری. (تنوین «کتاب» اشعار به تعظیم و برتری دارد). منشأ آن کتاب صفات علیای خداوند است: «من عند الله».

کتابی که راستی و حقانیت پیشینیان را تصدیق می کند و برهان مثبت آن هاست.

«مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ». «ما»، با ابهامی که دارد، می شود که اشاره به کتب و قوانین و خواست ها و انتظارات درونی و فطری گذشتگان باشد. به راستی اگر قرآن و تصدیق ها و دعوت های عقلی و فطری آن نبود، هرگز برهان صدقی برای پیامبران گذشته و کتاب های باقی مانده آنان وجود نداشت.

در آن روزگار، یهود پراکنده و زجر کشیده، بخصوص آنان که پیرامون یثرب و در میان هراس و فشار بت پرستان به سر می بردند، پیوسته ناظر افق روشنی بودند تا چنین کتابی آشکار گردد و پیامبری برخیزد. آن ها دل های خود را در انتظار چنین روزی قوی می داشتند و در کشمکش هایی که با مشرکان داشتند و شکست هایی که از آن ها می دیدند، به خود نوید پیروزی و فتح می دادند و برای دشمنان خود

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «ما» در عربی معانی مختلفی دارد: در حالت حرفی به معناهای نافیه، مصدریه، کافه و مانند اینها می آید که هر یک در نحو شرح داده شده است و در حال اسمی نیز برای منظورهای چندی می آید از جمله: برای تعجب، استفهام (سؤال از چیزهایی که خرد ندارند)، گاهی به جای مَنْ (کسی که، کسانی که) نیز می آید، اسم موصول (آنچه، چیزی که)، شرطیه، و ابهام.

در این آیه، مؤلف می گوید: «ممکن است معنای «ما» در آخر آیه: «فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ» به معنای «کسانی که» باشد و بدان جهت به جای «مَنْ» به کار رفته که این افراد از عقل و اندیشه صحیح دور افتاده اند که علت ملعون شدن است، و یا اینکه «یؤْمِنُونَ» صفت باشد و «ما» موصوف؛ در این صورت معنای این قسمت از آیه «پس چه کم است کسانی که مؤمن هستند، و به اندکی از آنچه باید ایمان بیاورند ایمان می آورند»؛ و یا اینکه «ما» را حرفیه و نافیه بگیریم، یعنی اندکی هم ایمان نمی آورند.



شکست و خواری را پیشینی می‌کردند. اینگونه انتظار گشایش و پیروزی حق، منحصر به قوم یهود نبود، بلکه در آن فاصله میان پیامبران و اختلاف ادیان و پراکندگی مردم و تیرگی جهان، همه مردمی که با آیین خدایی آشنا بودند، انتظار ظهور آیین پاکی را داشتند: «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا».

### [کج فهمی از امید اتکالی به باری آورد]

این انتظار و امید، به خصوص برای یهود، محور اتکا و قوام آیین و مانند ستون فقرات حیات دینی و قومی آنان بوده و هست. آنچه این قوم را در برابر مصائب و پراکندگی‌ها و طوفان‌های حوادثی که بر آن‌ها وزید و آواراگی‌ها و شکنجه‌هایی که از طرف بابلی‌ها و رومی‌ها و مسیحی‌ها به آنان رسید، پایدار داشت و می‌دارد، همین امید و انتظار به آینده است. چنانکه ایمان به ظهور دولت حق و آینده روشن، از مقومات حیات دینی و اجتماعی مسلمانان است. با این انتظار و چشم داشت به افق روشن، کفر و فساد و ستمگری، ابرهای تیره‌ای است که زود یا دیر پراکنده می‌شود. هر ملتی که چنین امید و عقیده‌ای داشته باشد، نباید در مبارزه با باطل و ستمگری دچار شکست روحی شود و از پای درآید. بیشتر مسلمانان، به خصوص شیعه، از این پایه اتکالی معنوی، مانند یهود هم بهره‌برداری نمی‌کنند، بلکه کج فهمی موجب برکناری آنان از میدان مبارزه زندگی گردیده و اتکالی بار آمده‌اند.

همین که این کتاب با براهین و نشانه حق، نخست برای نجات مدعیان خداپرستی و منتظران طلوع بامداد روشن، سپس [برای نجات] ملل ستم کشیده و ظلمت زده جهان آمد، به آن کافر شدند و از آن روی گرداندند: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ». تکرار جاء برای تأکید و تثبیت فعل و پر کردن فاصله شرط و جزا است: همین که آنچه با آن اوصاف و آن انتظار، و با علایم صدق و پیش بینی و پیش گویی





آن را شناخته بودند به سویشان آمد، به آن کافر شدند. می شود «ما» نافیه باشد [معنی آن چنین است که] آن را نشناختند و روی ناشناسی نشان دادند. این ها که با علم و معرفت به کتابی که سایه عدل و رحمت خداوند بود، کافر شدند و خود و دنیا را از آن محروم داشتند و درهای سعادت را به روی خود و دیگران بستند، آیا جز سزاوار لعنت و نفرین خدا و خلق اند؟

«فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ». اگر این جمله خبریه باشد، خبر از دوری رحمت و خیر برای همیشه است.

«لَمَّا» ی و لَمَّا جائهم کتاب ... مشعر به این است که یهود و اهل کتاب، بلکه شعور عمومی مردم، انتظار چنین کتابی را داشت: کتابی که همه را به راه مستقیم و مقاصد و هدف های حیات رهبری کند و قوانین عدل و حق برای همه آورد؛ کتابی که برتر از رنگ محیط و زمان و طبقه ای و از پیشگاه خداوندی بود که مانند زندگی، نور، هوا و منابع هستی، برای همه باشد. از تنوین «کتاب» و [جمله] «مِنَ عِنْدِ اللَّهِ» این معانی به ذهن می آید: کتابی است که اصول دعوت پیامبران گذشته و کتب آنان را تصدیق و تثبیت می کند؛ همان اصولی که اوهام اختلاف انگیز بشری آن ها را از نظرها پوشانده و غرورها و هواها نور و شعاع آن ها را خاموش کرده و به جای دل ربایی موجب نفرت و به جای حرکت منشأ سکونت گشته است. «مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ»: تصدیق و تثبیت کننده چیزهایی از کتب و دستورات پیامبران است که در دست یهود و اهل کتاب می باشد. «ما» ابهام و آمیختگی آن حقایق را با باطیل می رساند. همچنین، تصدیق و تثبیت کننده خواسته های صحیح و فطری بشری است که همراه و ملازم با سرشت او قرار داده شده است.

اینان پیش از آمدن چنین کتابی، چشم به راه آن بودند تا پس از شکست های دینی و آن پراکندگی و خواری که یهود از اوس و خزرج و دیگر عرب و دنیا به سرشان آمد،



دعوت دینی آن‌ها را تأیید کند و از پراکندگی و زبونی‌شان برهاند. یهود پیرامون یثرب، هرگاه از مشرکان شکست می‌خوردند و زندگی‌شان به تاراج می‌رفت و خونشان ریخته می‌شد، با وعده آمدن پیامبر و کتابی به خود دلداری می‌دادند و دشمنان خود را تهدید می‌کردند. گویند علت پیشی گرفتن مردم مشرک یثرب به اسلام و پذیرفتن آن، همان پیش‌گویی‌های یهودیانی بود که پیوسته با آن‌ها در حال جنگ و گریز بودند:

«وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا». پس از آن انتظار و آمدن چنین کتاب و آن نویدهای پیروزی، همین که این برهان حق و این پیامبر و کتابی که می‌شناختند آمد، به آن کافر شدند: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»: همین که آنچه شناخته بودند آمد؛ بنابر اینکه «ما» موصوله یا موصوفه باشد، اما اگر «ما» نافی و جمله جواب «لَمَّا» باشد: همین که آمد شناختند و به آن کافر شدند.

چنین مردم کفر پیشه‌ای باید رانده خدا و خلق شوند و دستشان از هر خیر و سعادت کوتاه باشد: «فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ». یهود، بخصوص، که به این کتاب و آورنده آن کافر شدند، هیچ جای شبهه و عذری برای آنان نبود و حجت خدا بر آن‌ها تمام بود، زیرا کتابی است مورد انتظار و تصدیق‌کننده آنچه با خود داشتند، همراه دلایل خدایی و از نزد خدا، کتابی که پیش‌بینی می‌کردند آن‌ها را نیرومند و پیروز گرداند. آن‌گاه قرآن زیان‌نهایی و جبران‌ناپذیر کفر آن‌ها و سبب نفسانی این کفر را با تمثیلی می‌نماید:

«بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: با آن سرمایه نفسانی خود که به بازار زندگی آمدند، معامله بد و بس زیان‌بخشی کردند؛ به جای آنکه سرمایه‌های حق‌اندیشی، کمال‌جویی، عزت‌نفس و شرافت‌خواهی فطری برای آنان از هر جهت سودآورد و از آن معرفت و فضیلت بروید و تاریکی‌ها را از عقل فطری آنان بزداید، کفر و پرده‌پوشی روی حق و اعراض از آن و فساد استعدادها و گناه



برآوردند، و در زمینه چنین نفوسی ریشه‌های کینه و بداندیشی و غرور و شرّ روید. با آنکه با سرمایه ثابت نفسانی فروشنده‌اند، چون مانند خریدار همی جویای کالای کفرند، وصف «اشترأ» درباره آن‌ها آمده است. این کفر «بما انزل الله» و این سودای زیان‌بخش، سبب و منشأی جز کوتاه‌اندیشی و غرور و حسد نداشت. در اثر این کوتاه‌بینی و غرور چنین می‌پنداشتند که خداوند تنها برای آن‌هاست و به قبیله آن‌ها نظر دارد و پیامبران را باید از میان آن‌ها برانگیزد. و حسد بر این بود که نباید پیامبری از غیر دودمان اسرائیل برخیزد. آن‌ها این چنین فضل بی حد و اراده حکیمانه خداوند را محدود پنداشتند:

«بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ». به سبب خشمی که از حسد و کینه توزی آنان جوشید، از هر سو دچار خشم خدا و خلق گشتند و درهای رحمت و خیر بر ایشان بسته شد و از محیط روابط حسنه اجتماع رانده شدند و ملل جهان از آنان روی گرداندند: «فَبَاؤُوا بِغَضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ».

چنان که هر فضیلت و خیر و ثوابی به سوی فضیلت و خیر برتر می‌کشاند، هر گناه و خوی زشتی [نیز] منشأ شرّ بیشتر و خوی بدتر می‌گردد، مانند بیماری که به هر عضوی سرایت کرد به اعضای دیگر نیز سرایت می‌کند و موجب بیماری‌های دیگری می‌شود. قدم نهادن در هر لغزشگاهی به سوی سقوط‌گاه می‌برد. انحراف اندک همواره به سوی انحراف بیشتر می‌کشاند!<sup>۱</sup>

۱. داستانی که در این روزها رخ داده است همیشه در زندگی فرد، خانواده و اجتماع مشهود است: زنی از روی بدگمانی و حسد که شوهرش زن دیگری اختیار کرده، با اسید چشم شوهر خود را کور کرد. با کور کردن مردی که طبیبی تحصیل کرده و تجربه آموخته و معروف به تقوا بود، زندگی خود را تاریک و خود و فرزندان خود را بیچاره و بی سر و سامان کرد. شوهر از معالجه خود در داخل و خارج و صرف کردن پول و محصول کارش نتیجه‌ای نگرفت تا اینکه شبی بر اثر ناپینایی از بلندی به زیر افتاد و بعد از چند روز درگذشت! این نمونه‌ای است از حسد و خشمی که خشم‌ها و تیرگی‌ها به بار می‌آورد. (مؤلف)





یهود، با این خوی حسد و بداندیشی نسبت به حق و حقوق خلق، خود را پیوسته در جهت مقابل خیر و خدمت به اجتماع قرار داد. هر چه دشمنی، فتنه جویی، جنگ افروزی و سرمایه سوزی آن‌ها دربارهٔ مسلمانان و ملل دنیا بیشتر شد، آتشیهای خشم را نسبت به خود افروخته‌تر کردند و از قلوب خلق و کاروان جوامع رانده‌تر شدند؛ چنان که امروز آن‌ها استعمارگران و سرمایه داران را وسیلهٔ جنگ و فتنه جویی قرار می‌دهند و استعمارگران آنان را برای پیشرفت مقاصد خود به کار می‌برند و قدرت می‌دهند و جز این، حیثیت و مقام اجتماعی دیگری در دنیا ندارند. باء «بغضب» می‌شود سببیه باشد: به سبب خشمی بر خشمی واقع گشتند که غضب اول سبب برای نوع دیگر غضب گردید. و اگر «باء» برای تلبس [یا نشیئه] باشد [به این معنی است که] غضب دوم منشأ [غضب] اول است: به خشمی بر اثر خشمی دچار گشتند.

این بدمنشی و خشم و کینهٔ آن‌ها به حق، منشأ خشم خدا و خلق بر آن‌ها گشت تا یکسره از محیط خیراندیشی و ایمان رانده شدند و دچار ظلمت کفر و حق پوشی گردیدند، و برای کافران به حق و ملازمان با آن، عذاب خوارکننده‌ای در دنیا و آخرت است: «وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ». اسم ظاهر «للكافرین» به جای ضمیر «لهم»، برای تصریح و تعمیم است تا معلوم باشد که این عذاب برای وصف کفر است، نه منحصر به یهودیان.

یهود چنان در تنگنای غرور و کوتاه اندیشی و حسد گرفتارند که چون به آنان گفته شود: به آنچه خدای نازل کرده ایمان آرید و ظروف و مکانها و اشخاص را میزان حق قرار ندهید، از روی همین کوتاه نظری می‌گویند: به حقی ایمان می‌آوریم

۱. باء تلبس یعنی آمیختگی و وابستگی دو چیز با هم به طوری که نشود آن‌ها را از یکدیگر جدا کرد و باء نشیئه یعنی سرچشمه گرفتن چیزی از چیز دیگر و بیان منشأ آن چیز.





که در رنگ اندیشه‌ها و قبیله و قوم ما باشد! «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا». پس، به غیر آن، گرچه از جانب خدا و حق باشد، کفر می‌ورزند: «وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَأَتْهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ».

اگر آن‌ها پیرو حق‌اند، این «ماوراء» که «ما انزل الله» است، نیز حق است و هر دلیلی برای حق بودن آنچه بر آن‌ها نازل شده است باشد برای این ماوراء هم هست و حقی است که حقانیت آن‌ها را هم ثابت می‌کند.

جمله «وهو الحق» حالیه است. گویند جمله حالیه، تقدّم مضمون را می‌رساند: با آنکه قرآن حق و مصدّق بوده به آن کافر شده‌اند. همین ادعا هم با تاریخ یهود و اعمال آن‌ها که سراسر قتل و زجر پیامبران گذشته است، راست در نمی‌آید:

«قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». فعل مضارع «تقتلون» برای به تصویر کشیدن کار مستمر<sup>۲</sup> آن‌هاست. پس، منشأ کفر یهود، غرور است و عصبیت و پیش از آن هواهای نفس است که در (آیه ۸۷) به آن اشاره شد. پس چرا همین که موسی را که با آن آیات روشن از قهر و ذلت فرعونیان‌شان رهانید، در میان خود ندیدند، دنباله روی گوساله شدند؟!

«و لقد جائكم موسى بالبينات...». در کلمه «ثمّ اتّخذتم العجل» ابهام و اختصار بلیغ است: آن گوساله را به پرستش و رهبری و دوستی گرفتید. همچنین در کلمه «من بعده»: پس از موسی و آیاتش، پس از مرگ او، پس از غیبت او.

بنی اسرائیل، هم پس از خروج از مصر و غیبت موسی، گوساله مصنوعی را به

۱. وقتی جمله‌ای به صورت حالیه بیاید گویای آن است که آن وضع و حال از قبل وجود داشته و مقدم بر عملی است که در زمان موضوع مورد بحث انجام گرفته است. در این مورد یعنی حقانیت قرآن که از جانب خدا نازل شده یک حقیقت ثابت بوده که پیش از بحث ایمان آوردن یهود به آن وجود داشته است.

۲. فعل مضارع «تقتلون» با «کان» ماضی استمراری می‌شود یعنی پیوسته می‌کشیدید. «کان» در این جمله، به قرینه «کنتم مؤمنین» آخر آیه حذف شده است.



پرستش گرفتند، و هم سال‌ها پس از موسی و بعد از انقراض ملک سلیمان که کشور یهود به دو قسمت جنوبی و شمالی تقسیم شد، دو سبط جنوبی آن‌ها «رجبام» را به سلطنت گرفتند و اورشلیم را مرکز قرار دادند و ده سبط شمالی نیز «یربعام» را [فرمانروا کردند] و مرکزشان «شحیم» بود. در میان ده سبط شمالی دوباره پرستش گوساله‌طلایی رایج گردید و برای آن معابدی برپا ساختند.

تورات، (باب ملوک، اصحاح ۱۲) می‌گوید: «ملک یربعام مشورت کرد و دو گوساله‌طلایی بساخت و به آنان گفت: بر شما راه دور و دشوار است که به سوی اورشلیم بالا روید، اکنون این خدای شماست ای اسرائیل! همانکه شما را از سرزمین مصر بالا آورد. یکی از آن دو گوساله را در بیت ایل و دیگر را در «دان» قرار داد، و خانه «مرتفعات» بساخت و کاهنانی از اطراف قبیله به سوی آن فرستاد...». در اخبار، اصحاح ۱۱ می‌گوید: «یربعام برای خود کاهنانی برای بخورات و بزهای وحشی و گوساله‌هایی که ساخته بود، به پاداشت».

همین منقولات جسته و گریخته تورات و تاریخ یهود می‌رساند که محبت گوساله‌طلایی در نفوس یهود ریشه عمیقی داشت: «و اشربو فی قلوبهم العجل بکفرهم».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»